

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

عزیز نعیمی

۱۲ سپتمبر ۲۰۱۴

## مناسبات مجددی و شورای نظار

آنانی که در داخل کشور زندگانی می نمایند، هرگاه دیروز به تلویزیون های تحفه استعمار مراجعه نموده باشند، متوجه افتضاحی که بین شورای نظار و صیغه الله مجددی یکی از بازماندگان راستین فرستادگان استعمار در قرن ۱۹ به وجود آمد شده اند، این که هریک از بینندگان در زمینه چه قضاوتی نموده اند و کدام یک را به انتقاد گرفته اند، موجب نمی گردد تا از پرداختن به عمق مناسبات بین مجددی و شورای نظار اجتناب صورت بگیرد.

فکر می کنم به منظور آن که یک دید روشن از قضیه داشته باشیم، باید نوشته را اندکی از گذشته های دور آغاز نمایم، یعنی از جایی که مجددی ها به افغانستان آمده و از منافعی که در طی قرون به دفاع برخاسته اند و آن آمدگاه را با خاستگاه شورای نظار و منافعی که از آن نمایندگی می نمایند، مورد مقایسه قرار دهیم.

تا جایی که به خاطرمانده است فکر می کنم برای بار اول از طریق یکی از نوشته ها و یا هم مصاحبه های استاد موسوی بود که متوجه گردیدم خاندان مجددی در اواخر قرن ۱۹ از طرف انگلیس ها به افغانستان آورده شده و در جریان یک پروسه پر و پیچ و خم و انباشته از مکر و فریب برای آنها شخصیت های مذهبی با ده ها و صد ها هزار مرید ساخته شد. اگر ذهنم درست یاری دهد، استاد در آن زمان علت این گزینش را چنین بیان نموده بود:

بعد از شکست های مفتضحانه ای که استعمار انگلیس طی دو تقابل خونین خود با مردم افغانستان در جریان سالهای ۱۸۳۹-۱۸۴۲ و ۱۸۷۹-۱۸۸۰ متقبل شد و در جریان هر دو جنگ نابرابر، نقش روحانیت سنتی افغانستان را خلاف سایر مناطقی که مورد هجوم استعمار قرار گرفته بودند و در همه جای روحانیت، چماق دست اشغالگران شده بود، به ضرر خود ارزیابی نمود، به این نتیجه رسید تا جهت جدا سازی مردم از روحانیت سنتی ضد استعماری شان، خانواده های مشخصی را با تمام امکانات حمایتی استعمار وارد میدان نماید، باشد در دراز مدت از طریق آنها و قلع و قمع روحانیت سنتی، امکان نفوذ بر مردم و وادار ساختن آنها در اطاعت از سیاست های استعماری را مهیا بسازند. بر همین مبنا دو خانواده متعهد به استعمار یعنی مجددی ها و نقیب ها را از مناطق تحت نفوذ خود در خاور میانه، به افغانستان آورده و در جریان سالهای زیاد با هزار و یک توطئه، ضمن کشتن روحانیت سنتی کشور در زمان امیر عبدالرحمان جلاد، بر گرده مردم سوار نمودند- نقل به مضمون-

از همان زمان تا اینک **مجددی** ها چه به صورت خانوادگی در کل و چه هم به صورت فردی شخص **صبغة الله مجددی** به مثابه عاملین استعمار و نوکرگوش به فرمان انگلیس انجام وظیفه نموده و در تمام ایام حافظ منافع استعمار انگلیس در افغانستان بوده اند.

عکس آن شورای نظار که در ظاهر امر از درون باند **جمعیت ربانی** پای به عرصه وجود گذاشته است، براساس تحقیقاتی که مبارز نستوه آقای **توخی** انجام داده و در رساله افشاءگرانه شان "بیائید جمعیت و شورای نظار را بهتر بشناسیم" نگاشته اند، این نهاد نیز به دست روسها آنهم در جریان مقاومت ظفرمند مردم افغانستان علیه تجاوز آن کشور و به دنبال آن که روسها در تطبیق سیاست های شان در افغانستان ناکام ماندند، از ترکیب تمام نیروهای مخفی و علنی وفادار به روسها با هدف شکستادن وحدت و پیوند بردارانه ملیت های مختلف کشور به وجود آمده است. - نقل به مضمون- جریان بیش از سه دهه حیات نکبتبار این باند آدمکش و میهنفروش به خوبی نشان می دهد، که روسها در تشخیص خود موفق بوده، برای میهنفروشی و تجزیه افغانستان بهترین و مستعدترین افراد را گزیده و آنها هم در تمام این مدت در اشکال مختلف و شرایط گوناگون، حافظ منافع استعمار روس بوده اند.

بدر نظر داشت هر دو تحلیل فوق، دیده می توانیم که اختلاف و تقابل **مجددی** و شورای نظاری ها بیش از آن که مربوط به خودشان باشد، بازتاب اختلافاتی است که در عرصه جهانی بین روسیه و ناتو در کل و انگلستان به خصوص وجود دارد. لذا تا زمانی که بین روسها و انگلیس اختلاف و تقابل وجود دارد، نوکران و مزدوران آنها در سراسر جهان، نمی توانند دوست و رفیق همدیگر خود باشند، چنانچه فعلاً در افغانستان همزمان و به موازات ختم همکاری بین روسیه و ناتو، نوکران آنها در وجود **اشرف غنی** و **عبدالله عبدالله** نیز نمی توانند با هم کنار بیایند.

و اما به ارتباط شخص **مجددی**، اختلاف وی با شورای نظار تنها بر آمدگاه و خاستگاه آنها محدود نشده، عوامل دیگری نیز در آن سهم خود را دارد، که ذیلاً به اختصار به آن پرداخته می شود.

حد اقل نسل ما این نکته را به خوبی می داند که شخص **صبغة الله مجددی** در واقع پدر اسلام سیاسی در افغانستان قرن بیست می باشد. چه این او بود که برای بار اول در زمان صدرات **داوود**، علیه روابط افغانستان و شوروی زبان به اعتراض کشوده بر همان مینا بعد از تحمل مدت کوتاهی زندان، عازم خارج از افغانستان گردید. وقتی بعد ها در جریان دموکراسی تاجدار، ارتجاع هار مذهبی در پیوند ناگسستگی با افرادی از خاندان غدار نادری و بیروکراسی فاسد آنها پایه های حرکات اخوانی را در افغانستان گذاشت و به تعقیب آن، در رویارویی با **داوود** عده ای از آنها مجبور به فرار از کشور گردیدند و به خصوص بعد از فاجعه ثور فراری ها مورد لطف و مرحمت بیش از پیش «آی. اس. آی»، «سی. آی. ای»، «موساد» و نهادهای استخباراتی کشور های عربی و اعضای ناتو قرار گرفتند، و **صبغة الله** نیز به حیث بهترین وارث وظیفه پدري یعنی خدمت مجدد به استعمار، به پاکستان فرستاده شد، انتظاری که **صبغة الله مجددی** در آن زمان از اخوانی های مقیم پاکستان داشت، آن بود که حق تقدم وی را به رسمیت شناخته، روی ده ها دلیل به وی اقتداء نمایند.

مگر این پیرخرفت در محاسبات خود یک نکته را نتوانسته بود، درست ارزیابی نماید و آن این که: این درست بود و است که ننگ احیای اسلام سیاسی را در افغانستان تا تاریخ وجود دارد، وی بر پیشانی خویش دارد، مگر این که دنباله روانش خود را در همان حدی که وی ترسیم نموده بود، محدود بسازند از محاسبه اش به دور مانده بود، چه خلاف وی که می خواست افغانستان در جمع اقمار غرب باقی بماند، دنباله روانش بنا بر تعلقات استخباراتی شان از اساس مخالف موجودیت افغانستان بوده و می خواستند این کشور را به بخشی از پاکستان و شوروی امروز مبدل نمایند. در نتیجه هر دو جناح به **جناب مجددی** که با هزاران آرزو به پاکستان تشریف آورده بود، کمترین اعتنائی ننموده و به اصطلاح «قصه وی را مفت» اعلام نمودند.

در اینجاست که **مجددی**، خصومت خاصی علیه **گلبدین**، **ربانی** و **مسعود** پیدا می نماید و تا جایی که دستش می رسد آنها را با چماق تکفیر نیز می کوبد. وقتی در اواخر سال ۵۷، **مسعود** از طرف **گلبدین** به لواط متهم می گردد و **مولوی تره خیل** بعد از شنیدن گواهی شهود، امر به زیر دیوار کردن **مسعود** می دهد و **مسعود** به ناگزیر از پاکستان فرار نموده در پیوند با افراد پرچمی پنجشیر، خود را در منطقه مخفی می نماید، **مجددی** فرصت را مساعد تشخیص داده، علیه **مسعود** و به دفاع از فتوای **مولوی تره خیل** در مساجد پاکستان و بعد ها بین، کمپ های مهاجران سخنرانی می کند.

وقتی استحالۀ قدرت در کابل صورت می گیرد و یک شبه به جای **نجیب نوکر روس**، **مجددی** به حاکمیت می رسد، **مجددی** با آن که می داند مناسبات وی با **مسعود** خوب نیست، مگر با شناختی که از وی دارد در صدد بر می آید تا وی را با دادن مقام و چوکی خرید، خود را در قدرت نگهدارد. مگر **مسعود** که از یک جانب تعلقات روسی اش به وی اجازه نمی داد تا به دشمن روس بیعت کند و از طرف دیگر نه تنها تخریب های **مجددی** را از یاد نبرده بود بلکه امتیازاتی که **ربانی** و روسها برایش وعده داده بودند، بیش از آنچه بود، که **مجددی** توان پرداخت آن را داشت، بر تمام زارنالگی های **مجددی** اعتناء ننموده بعد از ختم دوماه دوران حاکمیتش، وی را تقریباً با لگد از ارگ بیرون انداخت.

این عمل باعث شد، تا **مجددی** دست به دامان **گلبدین** دراز نموده با وصلت دادن **دوستم** و **گلبدین** و خود به مثابۀ تنگ در اتحاد آنها شریک شدن، مقابله علنی علیه **ربانی**- **مسعود** را پیش ببرد. این که در طی آن مدت چه از دهان **مجددی** بیرون شد و چه چیز هائی به استقامت **مسعود** حواله نمود، همان مثنوی هفت من کاعذ است که در این مختصر جای ندارد. فقط همینقدر می توان نوشت که **مجددی** از آن تاریخ به بعد خود را در صدر در لست سیاه شورای نظار جای داد. به دنبال اشغال افغانستان به وسیله امریکا و شرکاء و چند باره قدرت گیری **مجددی**، هر چند نامبرده از ته دل، با شورای نظار نمی توانست همراه و همدل گردد، مگر هماغوشی های اولی **پوتین** و **بوش** و **بلیزر**، آنها را وادار می ساخت تا در کنار هم زندگانی نمایند. تا این که در این اواخر که از یک طرف **مجددی** به نفع اشرف غنی استخاره نمود و فرمای آن **عبدالله عبدالله** اخوان بچه، استخاره را با فال بینی یکی دانسته به ریشخند گرفت. اگر من لنگ این کار را می کردم حتماً از طرف مفتی های شورای نظار و دیگران به ارتداد متهم می شدم زیرا استخاره پایه و اساس قرآنی و سنت نبوی دارد. و از طرف دیگر دوران تبنانی بین نیروهای امپریالیستی ناتو و روسیه، خاتمه و به تشنج آشکار کشیده شد، به ناگزیر تضاد بین **مجددی** و شورای نظار عمق بیشتر یافته، تبارز علنی خود را به آن شکل اقتضاح آمیز دیروز در به اصطلاح «تالار لویه جرگه» نشان داد.

به نظر من آنچه در این بین بیش از همه می تواند مورد توجه قرار گیرد، نخست برخورد **عبدالله عبدالله** است در جریان جلسه که ناگاهانه و یا هم شاید آگاهانه و به غرض تهدید طرف مقابل گفت: «من دیروز برایتان گفتم که این هفته، هفته شهادت و هفته سیاسی نیست و نباید به چنین کارهائی دست بزنید».

از متن این جمله چنین بر می آید که **عبدالله** و سایر اعضای شورای نظار، به این توافق رسیده اند که در غیر از «هفته شهید» به هیچ کسی حق ابراز نظر ندهند و هر آنکسی که بخواهد حرف بزند لومپنهای شورای نظاری می توانند، مانع حرف زدنتش بگردند.

دومین نکته انتظاریست که این بی پای از کسانی که زیر نام دفاع از دموکراسی و به اصطلاح انتخابات آزاد و سالم آشکارا و یا خجلتزرده از **عبدالله عبدالله** و باند شورای نظار به حمایت برخاسته، آبروی خویش را با ریش آنها حراج کردند، دارم؛ آنها که تا دیروز در یک حرکت نامشروع یک حق تشخیص داده و به دفاع از آن حق فرضی، قلم می زدند، آیا حاضر اند اکنون پای پیش نهاد، حرکت شورای نظار را که چیزی به غیر از مخالفت علیه طبیعی انسان، یعنی حق آزادی بیان، حتا اگر آن فرد انسان بی شخصیت و خود فروخته ای چون **مجددی** باشد، و حاکمیت زور معنا نمی دهد، محکوم نموده بین خود و این باند میهنفروش خط فاصل بکشند؟؟